

سیری در احوال و آثار میرزا شوقی*

سید قادر لاهوتی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - ایران

سید احمد حسینی کازرونی^۲

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - ایران

چکیده:

در میان شاعران ایرانی، فحول و بزرگانی داریم، که به خلق آثار ارزشمندی همچون گویش‌ها و لهجه‌های محلی خود پرداخته‌اند. میرزا شوقی را باید از جمله‌ی این سخنوران دانست، که به رغم جایگاه ویژه‌اش در نزد اهالی بهبهان و کهگیلویه، در پهنه‌ی ادب فارسی چندان شناخته نیست. در این مقاله تلاش گردیده، تا در حد توان به شرح حال، آثار و طرز سخنوری این شاعر پرداخته شود. گفتنی است که آنچه انگیزه‌ی نگارش این مقاله را فراهم آورده است، علاوه بر اهمیت جایگاه این شاعر در گویش بهبهانی و لری، مسأله‌ی پیش‌آهنگی وی در تلاش برای سرودن نخستین نمونه‌های شعر در قالب‌های تازه است، که تا کنون مورد غفلت بوده است. برای رعایت اختصار به شرحی کوتاه در این باره پرداخته و پژوهش‌های تکمیلی را به عهده‌ی ادیبان ارجمند گذاشته می‌شود.

کلید واژه‌ها: میرزا شوقی، گویش لری، لهجه، محلی، کهگیلویه.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۳۰

ghaderlahooti@yahoo.com

sahkazerooni@yahoo.com

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۲۶

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

۲- پست الکترونیکی:

مقدمه

اهل نظر آگاهی دارند که بسیاری از شاعران و حتی ارکان شعر فارسی، علاوه بر سرودن اشعار به زبان معیار، هراز گاهی برای بهره‌بری بیش‌تر خوانندگان محلی، اشعار لهجه‌ای یا گویشی نیز سروده‌اند. بسیاری از سراینندگان اشعار محلی، آثارشان تنها به لهجه و گویش خاص آنان است؛ از جمله: بابا طاهر همدانی به گویش لری همدانی و فایز دشتی به گویش دشتی. در میان سروده‌های بزرگان ادب، چون: حافظ، مولانا و سعدی هم رگه‌هایی از این قبیل موارد را می‌توان دید. گرایش و رغبت سخنوران به سروده‌های محلی را در چندین عامل می‌توان بازجست:

۱- هر چند شخصی، بلیغ و زبان آور باشد، باز هم ذهن خودآگاهش کم‌تر می‌تواند ترجمان دل صاحب اثر باشد و از سوی دیگر شعر بومی سرایان را نیز نمی‌توان به دیگر زبان‌های معیار برگرداند، به همین جهت شاعر گاهی ناگزیز است، که احساس و عاطفه‌ی خود را به همان شکل اولیه و از سر چشمه‌ی زلال زبان مادری و محلی خویش نثار مشتاقان کند.

۲- سرودن اشعار محلی، تلاش مضاعفی است، برای بهره‌مند کردن خوانندگان، از این روی شاعر به زبان دل خویش که همان محلی سرایی باشد، احساس خود را بیان می‌کند، تا مخاطبان آشنای بیشتری پیدا کند.

۳- هم چنین، بی‌تردید علاقه به فرهنگ بومی و دغدغه‌ی قلبی سخنوران برای اعتلای آن، دلیل دیگری بر این موضوع است.

۴- گاهی هم ممکن است، شاعری برای نشان دادن تسلطش به گویش یا لهجه‌ی خود اقدام به فولکور سرایی کند.

۵- این نکته را هم نباید از نظر دور داشت، که این گونه سروده‌ها همواره هواداران بیش‌تری در میان مردم منطقه‌ی خود دارد.

میرزا شوقی از آن دسته شاعرانی است، که اگرچه در میان انبوه شاعران ریز و درشت تاریخ ادبی ایران در زمره‌ی سخنوران قدر اول به شمار نمی‌آید، اما به مدد همین معدود

سروده‌هایش به گویش محلی و زبان فارسی، در میان مردم استان کهگیلویه و بویراحمد و بهبهان جای گاهی فاخر و بلندپایه یافته است.

سیری در احوال میرزا شوقی

نور علی یا میرزا قنبر، متخلص به شوقی، شاعر محبوب عصر ناصری (در منطقه‌ی بهبهان)، بین سال‌های ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۵ ه.ق / ۱۱۸۳ تا ۱۱۸۸ ه.ش، در روستای بُو، در سه فرسنگی دهدشت متولد شد. پدرش بوخلیل کرایبی و مادرش منظر نام داشت. وی سپس مقیم بهبهان گردید. قدیمی‌ترین مأخذی که از شوقی نام برده، تذکره‌ی مرآت الفصاحه، اثر شیخ مفید داور شیرازی است، که در خلال سال‌های ۱۳۰۹ ه.ق / ۱۲۷۰ ه.ش، تا ۱۳۱۵ ه.ق / ۱۲۷۶ ه.ش، تألیف شده است. او در صفحه‌ی ۳۲۳ تذکره‌ی خود درباره‌ی شوقی نوشته است: «شوقی فارسی بهبهانی، اسمش چنان که شنیده شد، نور علی، از اهل بهبهان، درویشی مجرد، با کمال، تحصیل کرده و تاریخ دان، زیاده از هشتاد سال عمر کرده و در اواخر حال در مجلس علم حاضر می‌شده و مدتی سیاحت نموده است. مذکور شد سرانجام در بهبهان در خرابه‌ای منزل داشت، که دیوار و دور آن را خار چیده بود و در کمال سختی به سر می‌برده است.» (محمّدیان ۱۳۸۶: ۲۱)

«از سال ۱۲۵۹ ه.ش، که احتشام الدوله معزول و حاج نصیرالملک کازرونی به حکومت بهبهان می‌رسد، شوقی از کار دیوانی، معاف می‌شود و از این به بعد زمانه‌ی کج مدار، در بی مهری را به روی وی باز می‌کند و میرزا که حامی خود را از دست داده بود، نمی‌تواند فضای آکنده از فقر و گرسنگی حاکم در شهر قحطی زده و وبا گرفته‌ی بهبهان را در آن روز تحمل کند و به سال ۱۲۶۶ یا ۱۲۶۷ ه.ش، در عین تنگ دستی و بی کسی، غریبانه در حالی که پیری ناتوان و نابینا شده بود، تسلیم قضا و قدر روزگار گردید و شمع وجودش به خاموشی گرایید.» (محمّدیان ۱۳۸۶: ۲۲-۲۳)

آثار و اشعار

«میرزا شوقی قبل از مرگ، دیوان اشعارش را به مغازه‌داری سپرد، که او هم متأسفانه پس از چندی رشته‌ی امانت را برید و اجناسش را در برگ برگ دیوان او به مشتریان داد، تا بدین شکل ناکامی‌های شاعر تکمیل شود و دل سروده‌های او به غارت روزگار رود.»
(بر اساس شنیده‌ها از مرحوم مرتب شاعر بهبهانی، در زمان حیات ایشان، سال ۱۳۵۰ در کلاس درس)
از آن زمان تا کنون، اشعار پراکنده‌ی شوقی هرگز در یک مجموعه فراهم نیامد و هر چند سینه به سینه، دهان به دهان و دست به دست می‌گشت، به مرور زمان دست خوش تحریف و تغییر نیز می‌شد. آن چه هم اکنون به عنوان مجموعه‌ی اشعار این سخنور به همّت خیرالله محمدیان گرد آمده است، قریب هزار بیت است.

محتوای اشعار شوقی

شوقی از آن گونه شاعرانی است که جهان بینی ثابت و محور فکری خاصی ندارد و بنابراین هم از نظر قالب و هم از نظر محتوا، شعرهایش را در حالات مختلف و تحت تأثیر روحیات، شرایط زمانی و مکانی متفاوت می‌سراید؛ چنان که گاهی برای قطعه‌ی شعری صله می‌گیرد و گاهی برای قطعه‌ای دیگر تعزیر می‌شود، گاهی در اوج احترام و مکتب و رفاه بوده و زمانی نیز در غربت و انزوا به سر می‌برده است، گاهی هم مداح خاندان نبوت و مرثیه خوان و تعزیه گردان بوده است؛ مثال:

۱. حمله‌ی حسینی با مطلع:

چون کسار شد بر ابن علی در زمانه تنگ

کرد او روان ز چهره‌ی خود اشک لاله رنگ

(محمدیان: ۱۳۸۶: ۶۱)

۲. عباس علمدار با مطلع:

نوبت چه (چو) به جنگ آمدش عباس علمدار
چون حیدر کرّار

(همان: ۶۲)

۳. باب الحوائج با مطلع:

عباس ای برادر با جان برابرم
بودی پناه و یاور و هم پشت لشکر

(همان: ۶۵)

در بعضی از سروده‌هایش از جهت مدح و ذمّ به انوری‌ایبوردی شباهت دارد بدین گونه هر وقت خواسته اش بر آورده شده به ثناگویی پرداخته و هر زمان به آرزویش نرسیده تیغ هجا برکشیده است؛ «در مدح نصیر الملک شیرازی حاکم بهبهان» چنین سروده است:

ای به شجاعت چه (جو) رستم ثانی
خضم به شمشیر تو گشت قربانی

حاتم طی به سخاوت بود تو را بنده
بخشش و جود تو قطع نمی شود آنی

در ذمّ او بعد از ردّ حاجتش چنین گفته است:

صادش به سین مبدل، گرسنه، نه سیر باد
بار دگر به دست فرنگی اسیر باد

از طبع پست زاده‌ی جهودی چه انتظار؟
از خصم سود ار نرسد گو که خیر باد»

(محمّدیان ۱۳۸۶: ۵۶-۵۵)

به هر روی در همین معدود اشعار باقی مانده از او، درباره‌ی موضوعات گوناگون سخن به میان می‌آید: «امور دینی، نظیر: (معراج نامه پیامبر (ص)، مراثی و نوحه‌ها)، درباره‌ی امور اجتماعی، نظیر: (مثنوی بثّ و شکوی، آب انبار و بیداد فلک)، مدیحه، نظیر: (مدح احتشام الدوله)، هجویه، نظیر: (هجوهای که درباره‌ی نصیرالملک کازرونی، کاظم قهوه چی و سیّد ابوالحسن حجازی و... سروده است)، طنز، نظیر: (اشعار مهمانی لر، بندر گناوه، میرزا نصیر طبیب)، مطایبات، نظیر: (شعر قبای فلفل نمکی و از میگکا حرفی بزن)» (همان: ۶۵)

به طور کلی می‌توان گفت که بیش‌ترین آثار برجامانده از وی، نخست در زمینه‌ی نوحه سرایی و سپس هجویه و اشعار طنز آمیز می‌باشد، که در این جا به شرح آنها می‌پردازیم:

مراثی و نوحه‌ها

از نظر محتوا هم چنان که اشاره شد، اشعار شوقی بیش از هر چیز در زمینه‌ی مرثیه و نوحه سرایی است. بنابراین سبک ویژه‌ی او نیز در این گونه سروده‌ها بیش‌تر جلوه دارد. منطقه‌ی کهگیلویه و مرکز آن بهبهان در قدیم، مهد نوحه سرایی و منقبت گویان اهل بیت

پیامبر(ص) بوده و شاعران و مدیحه سرایان فراوان داشته است، منتها به علت عدم چاپ و نشر آن‌ها، اغلب قریب به اتفاق این آثار از بین رفته است. از شوقی نیز چند اثر در این خصوص بر جای مانده، که هنوز محفل آرای عاشورای حسینی است؛ متأسفانه شاعر نسبت به امام حسین(ع) و عاشورا دیدی مظلومانه و ستم‌کشانه دارد و به بعد حماسی و عرفانی قیام توجه نکرده است، بلکه بیش‌تر در پی رقت‌انگیزی دل مردم است. بی تردید این گونه نوحه‌ها علی‌رغم نیت خیر سرایندگان به تخدیر افکار و لالایی جامعه منجر خواهد شد. بنابراین نوحه‌ی شاعر مرثیه‌گو باید وسیله‌ای برای تهییج دل مردم و شیپوری برای بیداری ایشان باشد، نه ترویج روحیه‌ی تضعیف و تسلیم. نوحه‌های شوقی اغلب در قالب‌های مسمط و مستزاد سروده شده است و از این میان مرثیه‌ی «شه با وفا ابوالفضل» در بحر طویل، به قول بیهقی: «خود آیتی است». دیگر از نوحه‌های رقت‌آمیز وی «عباس علم دار» در قالب مستزاد است، که یکی از غم سروده‌های شوقی و از پرطرفدارترین مرثیه‌های اوست، که در موسم عزای حسینی، با وزن شعر حماسی در اکثر هیأت‌ها و محلات بهبهان، دهدشت و محله‌ی دهدشتی بوشهر خوانده می‌شود و از این لحاظ با ترکیب بند محتشم کاشانی با مطلع:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

پهلوی می‌زند. (بهداروند: ۱۳۷۸: ۵۳۳)

در این مستزاد، شوقی علم دار کربلا را به اسفندیار رویین‌تن شاه‌نامه تشبیه کرده است. مستزاد عباس علمدار یکی از پر طرفدارترین و مهیج‌ترین اشعار شوقی است که در مراسم ماه محرم خوانده می‌شود. برای نمونه بیت‌هایی از این نوحه ذکر می‌شود.

نوحه‌ی عباس علم دار:

نوبت چه به جنگ آمدش عباس علم دار	چون حیدر کرار
پیچید به هم لشکر کفار چه طومار	عباس علم دار
ببرید و درید از هنر و بست به مردی	اندیشه نکردی

با طنطنه بس کار که در	معرکه کردی
سرو شکم و دست بداندیش	به میدان
در معرکه از خنجر و شمشیر	و کمدان

...

...

(محمدیان : ۱۳۸۶: ۶۳-۶۲)

طنزهای شوقی

شوقی شاعر طنز سرا یا هجو سرای محض نیست، همان گونه که مرثیه سرای محض هم نبوده است، اصولاً وی شاعری نیست که مثل مولانا یا حتی سپهری جهان بینی ثابتی داشته باشد. اما با عنایت به برهه‌ی روزگار شوقی و وضعیت حاکم بر جامعه، استعداد طنزپردازی و هجوسرایی در نهاد وی، چون چشمه‌ای جوشان و جاری درآمده بود. در اشعار طنز، هدف شوقی هجو افراد نیست، بلکه رفع و دفع زشتی‌ها و تیپ‌های منفور است، او در پی تفتن و رسیدن به اغراض شخصی خود نیست، نیتش اصلاح و سازندگی است، نه سوزندگی. طنزهای او تقابل با اشخاص نبوده، بلکه هدف او مبارزه با پلیدی‌ها، کج روی‌ها و نابهنجاری‌هاست. او شاعری مردمی است، بنابراین نمی‌تواند در مصائب مردم شریک نباشد، در شعر «آب انبار»، داستان آن از ماجراهای شنیدنی شوقی است، که به نقل از مرحوم "مرتب"، شاعر و ادیب معروف بهبهان، این گونه روایت شده است:

«روزی آیت ... سید اسماعیل بلادی بهبهانی به اتفاق کربلایی غفار (معمار سرشناس بهبهان) از قبرستان برمی‌گشتند. سید به معمار می‌گوید: با توجه به نیاز مردم می‌خواهم آب انباری در این جا بسازم و از شما می‌خواهم هزینه‌ی آن را برآورد نمایید. معمار می‌گوید این کار نیاز به محاسبه‌ی دقیق دارد. سید با عصای خود مربع یا مستطیلی را بر روی زمین می‌کشد و می‌گوید: معمار غفار همین حالا هزینه‌ی آن را محاسبه کن. البته زمین آقا مناسب این کار نبود. در این میان مردی از محله‌ی امام زاده شاه میر عالی حسین(ع)، که به متلک گویی معروف بود، به اتفاق پسر کوچکش از آن جا رد می‌شد، گفت و گوی آقا سید و معمار غفار را شنید و چون آقا سید را به خسیسی می‌شناخت و باور نمی‌کرد، که آقا سید این کار پرهزینه را انجام دهد، از روی طعنه گفت: پسر جانم! از این طرف بیا، در برکه‌ی آقا

نیفتی. این متلک، آقا سید را سر غیرت می‌اندازد ... همان روز مقدمات کار آغاز و بالاخره به اتمام می‌رسد. اما به دلیل پست بودن زمین و ریختن آب قبرستان مجاور در آن، آب برکه را شور و بدمزه می‌کرد، شور شدن آب آب انبار و ماجراجویی شوقی، انگیزه‌ی سرایش این قطعه می‌شود (بعضی ناراحتی شوقی را از سید به خاطر عدم دعوت او برای افتتاح برکه می‌دانند). بعدها این قطعه بر سر زبان‌ها افتاد و به گوش سید رسید. لذا شوقی را احضار کرد و مورد بازخواست قرار داد. شوقی برای تبرئه‌ی خود بالبداهه قطعه‌ی دوم را سرود.»

آب انبار ۱

آب انباری بنا نهاده	لعنت به بنا و بانی وی
ابلیس اگر خورد ز آبش	تا آخر عمر خون کند قی

آب انبار ۲

آب انباری بنا نهاده	رحمت به بنا و بانی وی
الیاس اگر خورد ز آبش	تا مدت عمر ره کند طی

(محمدیان ۱۳۸۶ : ۴۹-۴۸)

زبان اشعار شوقی

اشعار شوقی را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد: اشعار رسمی و اشعار محلی.

اشعار فارسی

این اشعار در قالب‌های مرسوم و متداول، چون: مثنوی، قصیده، غزل، دوبیتی، رباعی، قطعه، مستزاد و بحر طویل سروده شده و در حدود ۸۵۰ بیت را شامل می‌شود. علاوه بر این که این اشعار به طور کلی به زبان ساده و روان، و بیش‌تر اوقات با بهره‌گیری از واژگان و اصطلاحات زبان عامیانه سروده شده است، در پاره‌ای از موارد شوقی واژگان گویش‌های محلی، چون لری، یا بهبهانی را هم در کار سرایش شعر به کار می‌گیرد، و حتی اشعاری که

به زبان فارسی معیار گفته، نیز یک سره از گویش‌های بهبهانی و لری خالی نیست؛ نظیر دو واژه‌ی: «دارایی: نوعی پارچه» و «سیل: تماشا کردن» در بیت‌های زیر:

بنگرید این آتش رخسار کیست
این قبا دارایی گـلنار کیست؟
شسته دست از دامن هر جزء و گل
می کند سیل خزان بر برگ گل

(محمّدیان ۱۳۸۶: ۱۵۸)

شوقی در سطح زبانی تا اندازه‌ای دارای ویژگی‌های فردی و خاصّ خود است، اما تعبیرات، واژه‌ها و اصطلاحات او در اشعار فارسی‌اش بیش تر به شیوه‌ی رایج شاعران دوره‌ی قاجار و در محدوده‌ی کلمات آنان است. اما به هر روی سادگی و روانی کلام، تأثیر سخن او را در میان مردم منطقه‌اش به خوبی فراهم آورده است.

اشعار محلی بهبهانی و لری

این گونه از شعرهای شوقی که در قالب‌های مثنوی، قطعه، غزل و دو مورد در قالب سبک جدید و نیمایی سروده شده است، در مجموع چیزی بیش از دویست بیت می‌باشد، که موضوع عمده‌ی آنها، مسائل اخلاقی و اجتماعی و بیش تر به صورت شکوه و شکایت است و بعضی از آنها حکم امثال سایره یافته است. این اشعار محلی، خود به دو گویش بهبهانی و لری تقسیم می‌شوند. در مورد بهبهان امروز و ارجان دیروز و ملازمت آن با کهگیلویه‌ی کنونی ناگزیر توضیح مختصری داده می‌شود: بهبهان از شهرهای استان خوزستان، در گذشته به داشتن علمای بزرگی چون وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵ ه. ق)، سید عبدالله بهبهانی از رهبران انقلاب مشروطه، نویسندگانی چون خداداد بن فرامرز مؤلف کتاب "سمک عیار" و اخیراً با داشتن شاعرانی چون عبدالحسین مرتب (متوفی ۱۳۸۰ ه. ش.) و مرحوم سید محمد سید (متوفی ۱۳۸۷ ه. ش.) از شهرت خاصی برخوردار است. «بنای ارجان (بهبهان) را به قباد ساسانی پدر انوشیروان ساسانی (۵۳۱ - ۴۸۸ میلادی) نسبت داده‌اند. مورخین مسلمان بنیانگذار ارجان (بهبهان) را که مرکز ایالتی به نام قباد (کوره قباد خوره) نیز بوده است، می‌دانند. باید دانست که در زمان ساسانیان منطقه‌ی فارس به پنج

ایالت تقسیم می‌شده است. یکی از آن‌ها کوره قباد بود که مرکز آن ارجان (بهبهان) بوده است.» (مصدر ۱۳۷۶: ۹)

ویژگی‌های ادبی

بر روی هم رفته، از جهت بلاغی، آثار شوقی را باید از زمره‌ی آثار ساده‌ی معاصر به شمار آورد، که در عین حال در حد متعادل از نکات بلاغی و آرایه‌های ادبی، به ویژه آرایه‌های معنوی و در صدر آنها استعاره و تشبیه بهره می‌برد. هم چنین اشعار مرثیه و نوحه‌های او اگرچه از جهت محتوا و بیان موضوع، بد آموزی‌هایی دارد، اما از نظر جوهر شعری دارای غنای فراوان است. از دیگر نکات آثار وی ابداعاتی در ایجاد قالب‌های نو شعری اوست.

شوقی و نیما گونگی

چنان که یاد شد شوقی در قالب‌های مختلف شعری اعم از: قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی، قطعه، مفردات، مستزاد و بحر طویل شعرهایی سروده است، اما تفنّن‌های او برای ایجاد قالب‌های تازه، جایگاه ویژه‌ای را برای او ایجاد کرده است. هر چند در کتاب‌های مربوط به شعر معاصر، اولین کسی را که به نوگرایی در قالب‌های شعری پرداخته، شمس کسمایی می‌دانند، براساس دو قطعه شعری که به گویش بهبهانی و لری دهدشتی در دیوان شوقی موجود است، شاید بتوان فضل تقدّم را با شوقی دانست، (هر چند برای تشخیص سبکی بسامد و تکرار ملاک است) چنان که آشکار است، از جمله وجوه امتیاز عمده‌ی شعر نو با سنتی، کوتاه و بلندی مصراع‌ها و مشخص نبودن جای قافیه است، شوقی در هر دو مورد مبتکر است. و از این نظر می‌توان او را جزو پیش گامان و زمینه سازان شعر نو به شمار آورد؛ چرا که وی حدود شصت سال پیش از ابوالقاسم لاهوتی، تقی رفعت و شمس کسمایی، به سرودن این قالب ادبی اقدام نموده است، که در نوع خود حائز اهمیت است. در اینجا برای نمونه و حسن ختام به یکی از این بومی سروده‌ها اشاره می‌شود:

در ستایش از خدا و یادکرد نام امامان

<i>Aval az hamde xodašen</i>	اول از حمد خدا شین ^۱
<i>Ke be zati xelali ni</i>	که به ذاتی خللی نی
<i>Doyyom az nome mohammad ke šafiea omatašen</i>	دویم از نوم محمد که شفیع اُمتا شین
<i>Ye ališen ke vališen</i>	یه ^۲ علی شین که ولی شین
<i>Ye emame avališen</i>	یه امام اولی شین
<i>Vo pose amme nabišen amoozašen</i>	وُپس ^۳ عم نبی شین عمو زا شین
<i>Do pose dote mohammad ke hasan bi vo hosain bi</i>	دو پُس دوت ^۴ محمد که حسن بی ^۵ و حسین بی
<i>Pose bimare hosainen ke asire kotakašen</i>	پُس بیمار حسین که اسیر کُتکاشین
<i>Abedin ən pose bimare hosainen</i>	عابدین آن پُس بیمار حسین
<i>Ke a donya delaki ya petaki šad na vobi</i>	که آ دنیا دلکی یه پتکی ^۷ شاد نه و بی ^۸
<i>Ye dota baqer o jafar</i>	یه دوتا باقر و جعفر
<i>Vo yaki mosaye kazem</i>	وُیکی موسی کاظم
<i>Vo ya tašen. ke ali mosa reza šen</i>	وُیه تا شین، که علی موسی الرضا شین
<i>Ye taqišen ye naqišen</i>	یه تقی شین، یه نقی شین
<i>Ye emame askarišen</i>	یه امام عسکری شین
<i>Ye diga haudi o mahdin</i>	یه دیگه هودی و مهدین ^۹

^۱ شین: هست^۲ یه: این^۳ پُس: پسر^۴ دوت: دختر^۵ بی: بود^۶ آ: از^۷ پتکی: مقدار کم^۸ وُبی: شد^۹ مهدین: مهدی است

*Hamašo bao vo posendi*همه شو بو^۱ و پُسِ ندی^۲

Ke tafovotiš a ye ni (محمّدیان ۱۳۸۶: ۱۰۴)

که تَفَوُتِش^۳ آیی^۴ نی**نتیجه**

از شوقی حدود هزار بیت شعر در دست است، که در موضوعات دینی، اجتماعی، اخلاقی و هجو و در قالب‌های مختلف شعری کهن و نو سروده شده است. روانی کلام، تأثیر سخن، صداقت، عاطفه، سادگی و صمیمیت، ارتجال و بدیهه‌گویی و شهر آشوبی، از ویژگی‌های شعر اوست. هم‌چنین، سادگی، روشن بینی و صداقت احساسی که در بدیهه‌سرایی‌های او به چشم می‌خورد، توجه خاص به مضامین اجتماعی و اخلاقی، رک‌گویی در طنزها و هجوها را باید از ویژگی‌های شعری وی دانست. اشعار شوقی به دو بخش فارسی و محلی قابل تقسیم می‌باشد؛ که اشعار محلی او خود به دو گویش لری و بهبهانی سروده شده است. بسیاری از اشعار او در میان مردم بهبهان و کهگیلویه حکم ضرب‌المثل یافته و او را از پیش‌کسوتان شعر محلی بهبهان معرفی کرده است. شوقی، به طور کلی تابع سبک شعرای دوره‌ی بازگشت ادبی می‌باشد و به هر حال برخی از مضامین شعری وی بی‌شبهت به چند شاعر معروف نیست: در محنت‌کشی به مسعود سعد سلمان می‌ماند در قطعه‌ی زیر تنگ دلی‌های مسعود را در حبسیه معروف او به مطلع:

پستی گرفت همّت من زین بلند جای

نالم ز دل چو نای من اندر حصار نای

به خاطر می‌آورد. (نوریان ۱۳۶۵: ج ۲: ۶۸۷)

هم‌چو من آواره و بی‌خانمان

هیچ کس دیده است از محنت‌کشان

با دلی پر حسرت از امیدها

من غریب و بی‌کس و بی‌آشنا

^۱ بو: پدر^۲ ندی: هستند^۳ تَفَوُتِش: تفاوت^۴ آیی: از

با دلی آغشته در خون جگر سر نهم با چشم تر در زیر سر
تا که همه گریده باشد احترام تا ز فردایی چه آید بر سرم
(محمدیان ۱۳۸۶: ۲۳)

که سالها در زندان موی سفید کرد. پیری و شکستگی او یادآور سلطان شاعران، رودکی است از جمله رباعی:

بیداد ز دست فلک شعبده باز شهزاده به ذلت و گدازاده به ناز
نرگس ز برهنگی سر افکنده به زیر صد پیرهن حریر پوشیده پیماز
(همان: ۴۹)

یادآور بیت رودکی است:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان بل چراغ تابان بود
(شاهرودی ۱۳۶۸: ۱۹)

که در برف ریز عمر شکوهها سر می دهد. مضمون ناداری او در پایان عمر، به سخن پرداز توس مانند است، آن جا که برای سنگ مزار خود می سراید:

به دنیا اهل فضل و علم و دانش چو شوقی این چنین جان می سپارند
ریاضت می کشند در زندگانی کفن در وقت مگردن هم ندارند
(همان)

فردوسی را به یاد می آورد که در پایان عمر و تهی دستی این گونه لب به شکوه می گشاید:

دو گوش و دو پای من آهو گرفت تهی دستی و سال نیرو گرفت
(کزازی ۱۳۸۲: ج ۶: ص ۲۱۴: ب ۴۹۴۰)

به جای عنانم عصا داد سال پراکنده شد مال و برگشت حال
(همان: ج ۳: ص ۱۱۴: ب ۲۵۱۸)

مضامین طنزگویی و هجو سرایی او عیب را به خاطر می آورد:

ملک الموت رفت نزد خدا گفت سبحان ربی الاعلی

یک طیبی پشت خانه‌ی ما من یکی می‌گشتم و او ده تا
 نه طیب است او بود قاتل دست او کس نیافته است شفا
 یا بفرما که قبض روح کنم یا مرا خدمتی دگر فرما

(محمّدیان ۱۳۸۶: ۵۵)

در غزل معروفش به نام "حاشا" که به گویش بهبهانی است با مطلع:

یار با ما چه جفاها می‌کُ دلمش برده و حاشا می‌کُ

(همان: ۱۰۷)

نرمی و لطافت سعدی را در غزل با مطلع:

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بیوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
 به یاد می‌آورد. (خطیب رهبر ۱۳۶۶: ۵۹۵)

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. برزگر خالقی، محمد رضا، (۱۳۸۶)، شاخ نبات حافظ، تهران: زوار، چ سوم
۳. بهداروند، اکبر، (۱۳۷۸)، دیوان محتشم کاشانی، تهران: نگاه، چ چهارم
۴. خطیب رهبر، خلیل، (۱۳۶۶)، دیوان غزلیات سعدی، تهران: سعدی
۵. شاهرودی، اسماعیل، (۱۳۶۸)، دیوان کامل رودکی سمرقندی، تهران: فخر رازی
۶. شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۷۲)، مفلس کیمیا فروش، تهران: سخن
۷. کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۴)، نامه‌ی باستان، تهران: سمت
۸. مجیدی، نورمحمد، (۱۳۷۸)، علما و شاعران کهگیلویه و بویراحمد، تهران: به آفرین
۹. محمدیان، خیرا ...، (۱۳۸۶)، مجموعه اشعار و شرح احوال و نقد آثار میرزا شوقی بهبهانی، تهران: اندیشه کهن، چ دوم.
۱۰. مصدر، م. ح، (۱۳۷۶)، ارجان و بهبهان در میان تاریخ، بهبهان: توفیق
۱۱. معین، محمد، (۱۳۵۷)، فرهنگ معین، تهران: سپهر، چ سوم
۱۲. نوریان، مهدی، (۱۳۶۵)، دیوان مسعود سعد، اصفهان: کمال
۱۳. همایی، جلال الدین، (۱۳۶۱)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: توس، چ دوم